

اسامی خاص

آیا اسامی خاص معنا^۱ دارند؟ پاسخ فرگه^۲ به این سؤال مثبت است، چرا که می‌پرسد در غیر این صورت چگونه می‌توان عبارات این‌همانی^۳ را چیزی غیر از عبارات تحلیلی^۴ در نظر گرفت؟ وی می‌پرسد اگر عبارتی به صورت $a=b$ درست باشد، با عبارت $a=a$ به لحاظ ارزش‌شناختی چه فرقی دارد؟ و پاسخ می‌دهد که هر چند 'a' و 'b' مصداق^۵ یکسانی دارند، معانی مختلفی خواهند داشت یا ممکن است داشته باشند که در این صورت عبارت فوق درست است هر چند از لحاظ تحلیلی این‌گونه به نظر نمی‌رسد. البته این راه حل وقتی 'a' و 'b' دو توصیف معرفه^۶ و غیر مترادف باشند، یا یکی از آن دو توصیف معرفه و دیگری نام خاص باشد متناسب‌تر به نظر می‌رسد تا این که هر دو اسامی خاص باشند. مثلاً عبارتی را که در جملات زیر آمده‌اند در نظر بگیرید:

الف) "تالی = تالی"^۷ تحلیلی است.

جان سرل

ترجمه: محمود ظریف

(اما آیا)

(ب) "تالی = سیسرو"^۸ ترکیبی است؟

این مثال نشان دادن شباهت (الف) و (ب) در بالاست؛ هر دوی آنها تحلیلی اند و اطلاعاتی به ما می دهند، هر چند هر یک درباره چگونگی استفاده از کلمات اطلاعات مختلفی ارائه می کنند. درستی عبارت های تالی = تالی و تالی = سیسرو منتج از قواعد زبانی است. اما این حقیقت که کلمات "تالی = تالی" برای بیان این همانندی استفاده شده اند به همان اندازه محتمل الوقوع و مشروط است که کلمات "تالی = سیسرو" برای بیان همانندی یک شیء به کار رفته اند (اگر چه مورد اول در زبان ما عموماً قراردادی است).

این تحلیل ما را قادر می سازد که ببینیم چگونه (الف) و (ب) را می توان در ساختن عبارت های تحلیلی به کار برد و چگونه از چنین بافت هایی می توان اطلاعات بدست آورد بدون اینکه به پیروی از یکی از دو راه حل فرگه ناچار شویم. این دو راه حل عبارت اند از: ۱- هر دو قضیه به نوعی درباره کلمات هستند^{۱۵} یا راه حل تجدید نظر شده آن است که ۲- واژه ها مرجع یکسان ولی معناهای مختلف^{۱۶} دارند. اگر چه با این تحلیل می توان فهمید چگونه جمله ای مثل (ب) می تواند برای ساختن عبارتی تحلیلی به کار رود، اما به هیچ وجه به این مفهوم نیست که نمی توان از آن برای ساختن عبارتی ترکیبی استفاده کرد. در واقع، بعضی از عبارت های این همانی که از اسم خاص استفاده می کنند، آشکارا ترکیبی هستند. برای مثال، آنان که معتقدند شکسپیر همان بیکن بود درباره زبان نظری نمی دهند. در ادامه، امیدوارم رابطه بین اسامی خاص و مرجع آنها را به گونه ای بررسی کنیم که نشان دهد چگونه هر دو نوع عبارت، عبارت این همانی ممکن هستند و با این کار نشان دهیم که یک اسم خاص چگونه دارای معنی است.

تاکنون این دیدگاه را مدنظر داشته ایم که قواعد حاکم بر استفاده از اسم خاص به گونه ای است که از آن فقط برای ارجاع استفاده می شود نه برای توصیف یک شیء مشخص، یعنی اسم خاص مرجع دارد ولی معنی ندارد. حال می پرسیم چگونه است که می توانیم با استفاده از اسم یک شیء خاص به آن ارجاع بدهیم؟ مثلاً چگونه ما کاربرد اسامی خاص را یاد می گیریم و به دیگران می آموزیم؟ پاسخ ساده به نظر می رسد: شیئی را مشخص می کنیم و با این فرض که یادگیرنده قراردادهای عمومی حاکم بر اسامی خاص را می فهمد، توضیح می دهیم که

اگر این گونه باشد، هر اسم باید معنی متفاوتی داشته باشد که در نگاه اول غیرمنطقی به نظر می رسد، زیرا معمولاً ما برای اسامی خاص، برخلاف معمولها^۹ قائل به معنی نیستیم. مثلاً، هیچ وقت برای اسامی خاص تعریف ارائه نمی کنیم. اما عبارت (ب) به ما دانش یا اطلاعاتی می دهد که در عبارت (الف) نیست. حال آیا این اطلاعات درباره کلمات است؟ خود عبارت (ب) که این گونه نیست.

فعلاً فرض می کنیم که (ب) نیز مثل (الف) تحلیلی است. یک عبارت در صورتی تحلیلی است که فقط و فقط در پرتو قواعد زبانی صرف و بدون اتکا به تحقیق تجربی درست باشد. قواعد زبانی برای استفاده از "سیسرو" و "تالی" به گونه ای است که هر دو نام، بدون توصیف، به شیء واحدی اشاره داشته باشند. بنابراین، به نظر می رسد که صدق این همانندی را فقط با استفاده از همین قانون می توان ثابت کرد و قایل به تحلیلی بودن عبارت فوق شد. معنایی که آن عبارت در آن حاوی اطلاعات باشد^{۱۰} معنایی است که هر عبارت تحلیلی در آن دارای اطلاعات باشد و این موضوع واقعیت هایی را درباره کلمات نشان می دهد هر چند که آنها را توصیف نکند.

بنابراین، به آن صورت که در ابتدا به نظر رسید فرق بین (الف) و (ب) زیاد نیست. هر دوی آنها به لحاظ تحلیلی درست اند و حقایق محتمل^{۱۱} را درباره استفاده از کلمات نشان می دهند. بعضی از فلاسفه ادعا کرده اند که (الف) اساساً با (ب) این فرق را دارد که هر عبارت که این صورت^{۱۲} را به کار گیرد در ازای هر جایگزین دلخواهی^{۱۳} به جای "تالی" درست خواهد بود. من نشان خواهم داد که چنین نیست. این واقعیت که یک علامت در دو موقعیت متفاوت به یک شیء اشاره دارد، کاربردی مناسب ولی احتمالی است و به راحتی می توان موقعیت هایی را فرض کرد که در آنها این حالت پیش نیاید. مثلاً فرض کنید زبانی داریم که در آن قواعد استفاده از نشانه ها نه با نوع کلمه بلکه با ترتیب ظهور آنها در کلام^{۱۴} مرتبط باشد. فرض کنید اگر اولین باری که به یک شیء در کلام اشاره شد از "x" استفاده کردیم، در دفعه دوم از "y" استفاده کنیم و مانند آن. حال برای هر کس که این زبان را می داند، "x=y" تحلیلی است ولی "x=x" بی معنی است. هدف از طرح

به نظر می‌رسد که اسامی خاص الزاماً با معنی هستند ولی گه‌گاه (به صورت محتمل الوقوع) دارای ارجاع می‌شوند در واقع بیشتر شبیه‌علایم کوتاه‌نویسی و توصیف‌های مبهم می‌شوند

این کلمه، اسم آن شیء است. اما تا وقتی که یادگیرنده اسم خاص دیگری از آن شیء را نداند فقط می‌توان آن شیء را (مقدمه لازم برای آموزش اسم خاص) از طریق توصیف یا اشاره شناخت؛ و در هر دو صورت، شیء را با تعداد معینی از مشخصه‌هایش می‌شناسیم. حال به نظر می‌رسد که قواعد اسامی خاص باید به گونه‌ای منطقی به مشخصه‌های خاصی از شیء مرتبط باشند به طریقی که اسم علاوه بر مرجع، معنی هم داشته باشد. در واقع، اسم نمی‌تواند مرجع داشته باشد ولی معنی نداشته باشد، زیرا چگونه ممکن است اسمی، بدون داشتن معنی، با شیء مرتبط باشد؟

فرض می‌کنیم به این بحث این‌گونه پاسخ داده شود: «مشخصه‌های مورد استفاده در آموزش یک اسم قواعد استفاده از آن اسم خاص نیستند و در واقع فقط ابزارهایی آموزشی هستند که برای آموزش اسم خاص به کسی که طریقه استفاده از آن را نمی‌داند به کار می‌روند. به محض اینکه وی شیئی را که آن نام به آن اطلاق می‌شود شناخت، می‌تواند این توصیف‌های متعدد را که با آنها شیء را شناخته‌است فراموش کرده یا نادیده بگیرد، زیرا اینها جزئی از معنی اسم نیستند [و به این ترتیب بگوید] اسم دارای معنی نیست. فرض کنید که اسم «ارسطو» را، با این شرح که وی فیلسوفی یونانی بوده که در استاجیرا^{۱۷} به دنیا آمده‌است، به شخصی بیاموزیم، و فرض کنید که وی به درستی از آن استفاده کند و در عین حال به جمع‌آوری اطلاعات بیشتری درباره ارسطو پردازد و بعداً معلوم شود که ارسطو در تیز^{۱۸} به دنیا آمده‌است نه در استاجیرا. در این صورت مدعی نمی‌شویم که معنی اسم عوض شده‌است یا اینکه اصلاً ارسطویی وجود نداشته‌است. در واقع توضیح کاربرد یک اسم از طریق نقل مشخصات شیء، به دست دادن قواعدی برای اسم نیست زیرا این

قواعد هیچ محتوای توصیفی ندارند و فقط اسم را به شیء ربط می‌دهند، بدون اینکه هیچ توصیفی از آن ارائه کنند.» اما آیا این استدلال قانع‌کننده است؟ اگر فرض کنیم ثابت شود که قسمت اعظم یا همه دانش کنونی ما درباره ارسطو در مورد هیچ‌کس صادق نباشد یا در مورد چند نفر که در کشورهای مختلف و در قرون متفاوت می‌زیسته‌اند صادق باشد، آن‌گاه چطور؟ آیا نخواهیم گفت که ارسطو وجود نداشته و اینکه اسم [ارسطو] - هر چند دارای یک معنای قراردادی است - اصلاً به کسی ارجاع نمی‌دهد؟ با این تفصیل، اگر کسی بگوید که ارسطو وجود نداشته است در واقع به کلام دیگری گفته است که این اسم به هیچ‌کس دلالت^{۱۹} نمی‌کند. اگر ادعای او را با اشاره به مردی به نام ارسطو که در هوبوکن^{۲۰} در سال ۱۹۰۳ می‌زیست به چالش بطلبیم، وی می‌تواند به راحتی این ادعا را خارج از بحث بداند. در مورد ژئوس^{۲۱} و سربروس^{۲۲} می‌گوییم که هیچ‌گاه وجود نداشته‌اند، بدون این که بخواهیم بگوییم که هیچ شیئی این نام‌ها را به خود نگرفته است، بلکه فقط انواع (توصیف‌های) خاصی از اشیا هرگز وجود نداشته‌اند و این اسامی را به خود نگرفته‌اند. بنابراین، به نظر می‌رسد که اسامی خاص الزاماً با معنی هستند ولی گه‌گاه (به صورت محتمل الوقوع) دارای ارجاع می‌شوند. در واقع بیشتر شبیه‌علایم کوتاه‌نویسی و توصیف‌های مبهم می‌شوند.

اگر بخواهیم دو دیدگاه مورد نظر را خلاصه و بازنویسی کنیم خواهیم داشت: الف - اسامی خاص ضرورتاً مرجع دارند ولی معنی ندارند - یعنی اسامی خاص دلالت بر چیزی می‌کنند ولی آن چیز را به صورت ضمنی^{۲۳} بیان نمی‌کنند؛ ب - اسامی خاص ضرورتاً معنی دارند ولی احتمالاً دارای مرجع هستند و فقط وقتی دلالت می‌کنند که یک و فقط یک شیء معنی [مورد نیاز] آنها را برآورده سازد.

این دو دیدگاه به دو نظام متافیزیکی مجزا و قدیمی منتهی می‌شوند. اولی به اشیای نهایی ارجاع^{۲۴} - ماده خام فلسفه مدرسی و گیگن اشتاند^{۲۵} [در رساله «تراکتاتوس»^{۲۷}] - و دومی به همانندی اشیای تمایزناپذیر و این همانی متغیرهای سوری^{۲۸} به عنوان تنها عبارت ارجاعی در زبان. ساختار موضوع - محمول زبان، این نظر را که دیدگاه اول درست است برمی‌انگیزد، ولی چگونگی استفاده ما از اسامی خاص و طرق آموزش آنها نشان می‌دهد که این دیدگاه نادرست است: یک مسئله فلسفی.

بحث را با بررسی دیدگاه دوم شروع می‌کنیم. اگر این‌گونه تصریح شده‌است که هر اسم خاص یک معنی دارد، منطقی است در مورد هر اسمی پرسیده شود: «معنی آن چیست؟» و اگر گفته شود که اسم خاص نوعی از

توصیف کوتاه نویسی شده است، باید بتوان آن توصیف را به جای اسم خاص ارائه کرد. اما چگونه می توان با این [موضوع] کنار آمد؟ اگر بگوئیم توصیف کامل اشیا را به عنوان معنی اسم خاص ارائه کنیم، نتایج عجیبی به دنبال خواهد داشت، مثلاً هر عبارت درستی درباره شیئی که در آن از اسم خاص به عنوان موضوع استفاده شده است تحلیلی خواهد بود و هر عبارت نادرستی متناقض بالذات^{۲۹} خواهد شد. در واقع یا معنی اسم (و احتمالاً هویت شیء در صورتی که تغییری در شیء به وجود بیاید) تغییر خواهد کرد و یا اسم برای افراد مختلف معانی مختلفی پیدا خواهد کرد و مانند آن. لذا فرض کنید که شرایط لازم و کافی برای اعمال یک اسم خاص به یک شیء خاص را جویا شویم و برای ادامه بحث، فرض کنید که ابزار مستقلی برای نشان دادن یک شیء در اختیار داریم. به این ترتیب شرایط اطلاق یک اسم به شیء خاص چیست؟ به چه شرطی می توان گفت "این ارسطو است؟" در نظر اول این شرایط عبارت اند از این که شیء با شیئی که از ابتدا به این اسم خوانده شده است همانند [یکی] باشد. بنابراین معنی اسم شامل عبارت یا عباراتی خواهد بود که خصوصیات این همانندی را تصریح می کنند. معنی "این ارسطو است" ممکن است این باشد: "این شیء از لحاظ زمان - مکان با شیئی که ابتدا "ارسطو" نامیده شده است متصل و مرتبط"^{۳۰} است، اما این کافی نخواهد بود، چرا که هر شیئی که ارسطو نامیده شده است این گونه نیست و در اینجا ارسطو به شیئی خاص به نام ارسطو ارجاع می دهد نه به هر شیء دیگری [به این نام]. "ارسطو" نامیده شده است" یک کاربرد همگانی است ولی ارسطو یک اسم خاص است و لذا "این شیء ارسطو نامیده شده است" در بهترین حالات یک شرط لازم ولی ناکافی برای درستی "این ارسطو است" می باشد.

شاید بتوانیم نزاع بین دو دیدگاه مختلف درباره ذات اسامی خاص را با این پرسش حل کنیم که یگانه و وظیفه اسامی خاص در زبان ما چیست؟ برای شروع پاسخ می دهیم: آنها عمدتاً به اشیای خاصی ارجاع می دهند. البته عبارت های دیگری - مثل اشاری ها^{۳۱} یا عبارت معرفه - نیز این عمل را انجام می دهند. در این صورت چه تفاوتی بین اسامی خاص و عبارات ارجاعی مفرد وجود دارد؟ اسامی خاص، برخلاف اشاری ها، بدون پیش فرض یا هر گونه شرط بافتی محیط عبارت، ارجاع می دهند و برخلاف عبارات های معرفه، عموماً هیچ یک از خصوصیات شیء را که به آن ارجاع می دهند مشخص نمی کنند. "اسکات"^{۳۲} به همان شیء ارجاع دارد که "خالق اثر Waverly" دلالت می کند. اما "اسکات" هیچ یک از خصوصیات آن را مشخص نمی کند، در حالی که "خالق

اثر Waverly" فقط چون خصوصیتی را مشخص می کند به آن دلالت می کند. تفاوت را با دقت بیشتری در نظر می گیریم؛ به پیروی از استراوسون^{۳۳} می گوئیم که اسامی خاص و توصیف های معرفه وجود یک و فقط یک شیء را که به آن ارجاع می دهند، به صورت پیش فرض بیان می کنند. اما از آن جا که یک اسم خاص، عموماً هیچ خصوصیتی از شیء مرجع را مشخص نمی کند، چگونه در عمل ارجاع موفق می شود؟ چگونه بین اسم و شیء ارتباط برقرار می شود؟ پاسخ من به این پرسش - که ظاهراً بسیار مهم است - این است که اگر چه اسامی خاص معمولاً خصوصیتی را مشخص نمی کنند، اما استفاده ارجاعی آنها این پیش فرض را دارد که شیئی که آنها به آن ارجاع می دهند خصوصیات معینی را دارد. حال این خصوصیات کدام اند؟ فرض کنید از کسانی که از اسم ارسطو استفاده می کنند بخواهیم که حقایق ثابت و مهمی را درباره او بگویند. جواب های آنها مجموعه ای از عبارات ارجاعی و توصیفی منحصر به فردی را تشکیل می دهد. حال موضوع بحث من این است که معنای دقیق و توصیفی "این ارسطو است" تصریح می کند که: تعداد کافی اما غیرمشخصی از این عبارات، درباره این شیء درست است. بنابراین، استفاده ارجاعی از ارسطو وجود شیئی را پیش فرض قرار می دهد که درستی تعدادی عبارت ارجاعی توصیفی کافی اما نامشخص [حداقل تاکنون] درباره آن ثابت شده است. استفاده از یک اسم برای ارجاع، به مفهوم پیش فرض قرار دادن درستی تعداد معینی از عبارات توصیفی ارجاعی است، هر چند این عبارات صراحتاً مشخص نشده باشند. مشکل ترین قسمت حل نشده کار، این سؤال است که چه چیزهایی ملاک های ارسطو را می سازد؟ در واقع این سؤال هیچگاه مطرح نمی شود و یا اگر هم مطرح شود، این ماییم که کم و بیش به دلخواه مشخص می کنیم که آنها کدام اند. برای مثال، اگر دریابیم خصوصیتی که بر سر آنها توافق شده است که برای ارسطو درست باشند، نیمی برای یک نفر و نیم دیگر برای فرد دیگری درست است، کدام یک را به عنوان ارسطو در نظر می گیریم؟ هیچ کدام؟ درباره این سؤال پیشاپیش نمی توان تصمیم گرفت.

اما آیا این عدم دقت، که کدام خصوصیات دقیقاً شرایط لازم و کافی برای استفاده از یک اسم خاص هستند، صرفاً تصادف است؟ حاصل یک بی دقتی زبانی است؛ یا اینکه از کارهایی که اسامی خاص برای ما انجام می دهند سرچشمه می گیریم؟ سؤال درباره ملاک های اعمال اسم ارسطو، سؤال درباره چیستی ارسطو است و به لحاظ صوری^{۳۴} سؤال درباره مجموعه ملاک های این همانی برای شیء ارسطو. همین سؤال ها را دوباره

استفاده‌های ارجاعی از

توصیف‌های معرفه ممکن است باعث

ایجاد مشکلات گوناگونی درباره‌ی همانندی بشوند

بار که به ارجاع دست می‌یازیم مشخص کنیم. فرض کنید که ارسطو را حذف کنیم و توافق نماییم که از "معلم اسکندر" به جای آن استفاده کنیم. در این صورت مردی که به عنوان معلم اسکندر به او ارجاع داده‌ایم الزاماً باید صحت داشته باشد^{۳۷} ولی این که اصلاً ارسطو وارد به علم آموزش بوده است یک حقیقت محتمل است. (اگر چه معتقدیم این یک واقعیت ضروری است که ارسطو مجموعه‌ای منطقی^{۳۸} و یا ترکیبی فصلی^{۳۹} از مشخصاتی که به او نسبت می‌دهند داشته باشد و کسی که حداقل بخشی از این مشخصه‌ها را نداشته باشد ارسطو نیست).

البته نباید تصور کرد که تنها نوع سستی و مسامحه در ملاک‌های این‌همانی [یا همانندی] برای اشخاص همان است که برای اسامی خاص مطرح شد. استفاده‌های ارجاعی از توصیف‌های معرفه ممکن است باعث ایجاد مشکلات گوناگونی درباره‌ی همانندی بشوند. این مشکل را در توصیف‌های معرفه در زمان گذشته می‌توان دید، مثلاً اینکه جمله "این مردی است که به اسکندر درس می‌داد" می‌تواند متضمن^{۴۰} این جمله نیز باشد که "این شیء به لحاظ مکانی - زمانی با مردی که اسکندر را در نقطه دیگری از مکان - زمان درس می‌داد مرتبط است". اما ممکن است گفته شود که استمرار^{۴۱} فضایی - زمانی یک خصوصیت محتمل الوقوع است نه یک ملاک همانندی، و طبیعت منطقی ارتباط این‌گونه خصوصیات با هویت آن مرد ممکن است که دوباره سست گردد و نتوان پیشاپیش درباره‌ی اختلاف آن تصمیم گرفت. اما این جنبه کاملاً متفاوتی است از تسامحی که من برای ملاک‌های اعمال اسامی خاص نقل کرده‌ام و هیچ تأثیری بر تمایز عملکرد بین توصیف‌های معرفه و اسامی خاص ندارد. یعنی توصیف‌های معرفه فقط به کمک این واقعیت که ملاک‌ها در معنای اصلی خود سست نیستند ارجاع می‌دهند. در واقع آنها به ما می‌گویند که شیء چیست ولی اسامی خاص، بدون طرح چستی شیء، به آن ارجاع می‌دهند.

اکنون در موقعیتی هستیم که می‌توان توضیح داد چرا "ارسطو" مرجع دارد ولی توصیف نمی‌کند و عبارت "ارسطو هرگز وجود نداشته است"، معنایی بیش از این دارد که "ارسطو برای ارجاع به هیچ شیئی به کار نرفته است". به بیان دیگر عبارت فوق تصریح می‌کند که تعدادی کافی از پیش‌فرض‌های قراردادی و عبارات توصیفی برای استفاده ارجاعی از ارسطو نادرست است. حال واضح نیست که کدام یک از اینها مدنظرند زیرا هنوز زبان شرایط دقیقی را مشخص نکرده است که ملاک‌های اعمال "ارسطو" را بیان کند.

حال باید بتوانیم معضل^{۴۲} خود را حل کنیم: آیا یک اسم خاص معنی دارد؟ اگر این سؤال به این معنی باشد که

بپرسید ولی سؤال اول (یعنی ارسطو چیست؟) را به لحاظ مادی^{۳۵} و سؤال دوم (یعنی ملاک‌های اعمال نام ارسطو کدام‌اند؟) را به لحاظ صوری در نظر بگیرید. حال اگر توانستیم پیشاپیش به توافقی درباره‌ی چگونگی کاربرد اسم برای خصوصیات دقیق و شکل‌دهنده هویت ارسطو برسیم، قواعد ما برای استفاده از اسم، دقیق خواهد بود. اما باید بدانیم که این دقت فقط به قیمت تضمین^{۳۶} چند محمول مشخص با استفاده ارجاعی از اسم به دست خواهد آمد، و در حقیقت، خود اسم زائد خواهد شد زیرا منطقاً با این مجموعه از توصیف‌ها برابر شده است. اما اگر چنین بود، فقط می‌توانستیم از طریق توصیف یک اسم به آن اشاره کنیم و اگر ملاک‌های اسامی خاص کاملاً خشک و بدون انعطاف بود، دیگر اسامی خاص چیزی غیر از کوتاه‌نویسی این ملاک‌ها نبودند و یک اسم خاص دقیقاً مثل یک توصیف جامع و مشخص عمل می‌کرد. اما یگانگی و تناسب کامل کاربردشناختی اسامی خاص در زبان ما دقیقاً در این حقیقت نهفته است که ما را قادر می‌سازند به شیئی ارجاع بدهیم، بدون این که مجبور باشیم مواردی را مطرح کنیم و بر سر این که چه خصوصیتی دقیقاً هویت آن شیء را می‌سازند به توافق برسیم. [در واقع] آنها به عنوان توصیف به کار نمی‌روند، بلکه قلاب یا گیره‌ای هستند که توصیف‌هایمان را به آن می‌آویزیم. بنابراین وجود سستی و مسامحه در ملاک‌های اسامی خاص در جدا کردن عملکرد ارجاعی زبان از عملکرد توصیفی آن الزامی به نظر می‌رسد.

اگر بخواهیم مطلب را به گونه‌ای دیگر بیان کنیم و برسیم: "اصولاً چرا اسامی خاص وجود دارند؟ پاسخ واضح است: برای ارجاع به اشخاص. هر چند این جواب درست است ولی توصیف‌ها نیز این کار را برایمان انجام خواهند داد، ولی به قیمت این‌که شرایط این‌همانی را هر

16. sinn und bedeutung
17. stagera
18. thebes
19. denote
20. Hoboken
21. Zeus
22. Cerberus
23. connote
24. ultimate objects of reference

۲۵. چیز یا موضوعات

26. Gegenstände
27. tractatus
28. variables of quantification
29. self-contradictory
30. continuous
31. demonstratives
32. Scott
33. Strawson
34. formal mode
35. material mode
36. entailment
37. necessary truth
38. logical sum
39. inclusive disjunction
40. ential
41. continuity
42. paradox



آیا اسامی خاص برای توصیف یا مشخص کردن خصوصیات شیء به کار می‌روند یا نه؟ پاسخ منفی است؛ اما اگر به این معنی باشد که آیا اسامی خاص منطقیاً با خصوصیات شیئی که به آن ارجاع می‌دهند ارتباط دارند؟ پاسخ این است: "بله، اما نه چندان محکم". - (در واقع این مثال تا حدودی فقر و [نا توانی] یک رویکرد مبتنی بر معنی - ارجاع و یا معنای حقیقی - معنای ضمنی را در برخورد با نظریه معنی نشان می‌دهد.)

می‌توان این نکات را با مقایسه اسامی خاص و اسامی خاص از نوع توصیفی مثل "بانک انگلستان" آشکار ساخت. به نظر می‌رسد در دسته دوم، معنی مثل توصیف‌های معرفه مستقیماً ارائه شده باشد؛ [یعنی] پیش‌فرض‌ها به رو ساخت آمده باشند. هر چند یک اسم خاص نیز ممکن است بدون داشتن ظاهر یک توصیف محض، کاربردی توصیفی پیدا کند مثلاً "خدا" [فقط] به لحاظ تعریف برای مؤمنان عادل، رحمان و رحیم و ... است. البته نباید از نظر دور داشت که صورت، ممکن است ما را گمراه کند مثلاً "امپراتوری مقدس روم"، گرچه امپراتوری مقدس روم خوانده می‌شد ولی نه مقدس بود و نه رومیایی. یا فقط از روی قرارداد می‌توان دختران را "مارتا" نامید و در صورتی که من پسر را "مارتا" بنامم شاید باعث گمراهی دیگران بشوم ولی به هیچ وجه دروغ نگفته‌ام.

اکنون به این همانی ابتدای بحث برمی‌گردیم، "تالی = سیسرو". به گمان من عبارتی که این جمله در آن استفاده شده است برای اکثر افراد تحلیلی است [و برای ایشان] پیش‌فرض‌های توصیفی مشابهی برای هر اسم متداعی می‌شود، ولی اگر پیش‌فرض‌ها برای هر اسم مختلف بودند، در آن صورت، جمله فوق ترکیبی بود و حتی می‌توان فرض کرد که باعث کشف تاریخی مهمی نیز می‌شد.

پی‌نوشت:

1. sense
2. Frege
3. identity statement
4. analytic statement
5. reference
6. definite description
7. Tully
8. Cicero
9. predicates
10. informative
11. contingent
12. form
13. arbitrary
14. discourse
15. begiffsschrift